

"اگر محتسب گیرد آنرا فم است - که سنگ ترا زوی با رش کم است"
"چو حرفم بر آید درست از قلم - مرا از همه حرف گیران چه فم"
"سعدی"

خفه کردن صدای ملت کار سیاست استعماری است.
"دکتر محمد مصدق"

این مطلب را من در ۲۸ مرداد ۱۳۵۶ در جواب
سپهبد حسین آزموده نوشتم. این آقای سپهبد آزموده کسی بود
که دادستانی دادگاه نظامی که محاکمه دکتر مصدق را پس از
کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر عهده داشت.

سپهبد آزموده در شماره ۲۶ مرداد ۱۳۵۶ مطلبی در
تجدید خاطر از کودتای کذابی نوشت و در آن رهبر بیزرگ
آزادی و استقلال مردم ایران را بر سیل خوش خدمتی و
تملق گویی های رایج دوران آریا مهری به باد فحش و تهمت
گرفت.

از سپهبد آزموده و آریاب و نوکران او جز این انتظار
نمی رفت؛ سرنوشت مصدق سرنوشت حقیقت است و حقیقت
همیشه برای نظام مسلطی که جز به دروغ و ریا و فریب و جهل تکیه
ندارد، تلخ است؛ حقیقت در زمینه اسارت اجتماعی و اقتصادی
و سیاسی و فرهنگی مردم ایران همان چیزی نبود که حزب
توده مصدق را نوکرا میریالیزم انگلیس و آمریکا؛ و دربار و
گروه های ارتجائی او را موا مفریب و آلت دست کمونیست ها
می خواندند. مصدق باین علت به چنین تهمتی گرفتار
آمده بود که نه آلت دست آمریکا و انگلیس بود و نه طرفدار

روس! او خواهان ایرانی بود فارغ و آزاد از قید اسارت
قدرت‌های بزرگ و حاکم بر سرنوشت خود.

خود و هنگام اسارت در زندان تیمور بختیار رودر جهان
محاكمه خود بهتر از هر کسی این مطلب را توضیح می‌دهد: وکیل
او در ضمن صحبت‌های خصوصی از او می‌پرسد: "ایراد خاصی
بیطرف به شما اینست که در او اخردوره، زمامداری خود به
توده‌ای ها خیلی میدان داده بودید. آنها همه چیز را تهدید
می‌کردند..." دکتر مصدق جواب می‌دهد:

"اینها که اینطور فکر می‌کنند شعور و فهم سیاسی ندارند.
این توده‌ای‌ها که می‌گویند مگر چه کاری می‌کردند به اصطلاح آن
مرد (یعنی سبیدآزموده دادستان دادگاه) نعره می‌کشیدند یا
روزنامه می‌فروختند... بلکه عده‌ای از آنها نعره می‌کشیدند:
مگر کار دیگری هم می‌کردند: خوب نعره می‌کشند. اما با یاد فکر
کرد که علت وجودی یا سبب آمدن و بقاء دولت من چه بود؟ مگر
غیر از این بود که ملت از من پشتیبانی می‌کرد. مگر دولت غیر
از ملت پشتیبان دیگری داشت؟ نه داشت. خارجی‌ها کسه
موافق نبودند، عده‌ای که نوکر خارجی‌ها بودند و دستشان از
کارها بکلی داشت کوتاه میشد، موافق نبودند. سنا مگر با میل
به دولت رای می‌داد؟ از ترس ملت بود که هر وقت به مجلس شورا
وسنا می‌رفتیم رای اعتماد می‌گرفتیم. پس وقتی که ملت دولتی
را سرکار می‌آورد و دولت می‌موت ملت است نمی‌تواند صدای
ملت را خفه کند. و نگذاردم مردم حرف خودشان را بزنند.
خفه کردن صدای ملت کار سیاست استعماری است. کار آنها
است که نفس کسی در نیاید تا هرکاری دلشان خواست بکنند.
همانطور که در دوره بیست ساله کردند و حالام می‌کنند تنها
قرارداد نفت را بستند و کنسرسیوم سیاه‌ورند و از این قبیل
کارها. وقتی اجازه دهند که مردم حرفشان را بزنند و انتقاد
کنند آنوقت دولت هرکاری دلش خواست نمی‌تواند بکند.
باید هدف ملت و آرزوهای ملت توجه کند. موجودیت دولت
من روی افکار ملت بود. پس همیشه جلوی اظهار نظرهای ملت
را گرفت و خفه‌شان کرد... آقا این حرفها چیست. مسن در
دادگاه هم گفتم. توده‌ای‌ها بعضی نفتی انگلیسی و بعضی روسی
بودند و ما از اینها ترسیدناشتیم. ترس از کاری بود که شد.
یعنی با توپ زدند و مرا از بین بردند... آقا این مسردم
چقدر ما را تقویت می‌کردند، همه چیز را تمکین می‌کردند. صبر
داشتند. چون می‌دیدند دولتی دارند که مال خودشان است و

برای آنها کار نمی‌کند. نفع خصوصی نداشتیم آقا جیبمان را نمی‌خواستیم پر کنیم. مردم با کمک میل و اخلاص بی‌همه‌گونه ناکامی‌ها کردن می‌نهادند... بالاتر از راضی کردن مردم هیچ چیز نمی‌شود."

این محتوای اندیشه سیاسی و اجتماعی دکتر مصدق بود و رفتار و کردار او نیز در تمام زندگی جز این نبود. و این همان چیزی بود که نمی‌بایست شیوه‌رسانی سیاست مملکت است و دولتمداری در ایران باشد. زهرادولتی که نخواهد مردم را خفه کند؛ و از مردم و برای مردم باشد در این صورت، مسز دور بیگانه نخواهد بود. دولتی که نخواهد همیشه را پرکنند؛ بیت‌المال ملت را بکارآبادی و رشد و توسعه زندگی مسزدم می‌زند.

گناه دکتر مصدق اعتقاد او به این حقیقت بود و امید ما این بود که انقلاب ایران این حقیقت را و بدنبال آن نام بزرگ و خاطره‌ها جاودان مصدق را برای مردم ما زنده خواهد کرد. همان مردمی که مصدق با آن‌گونه عشق و صداقت از آنها یاد می‌کند؛ و آنچه در هستی و توان داشت شجاعانه به پاسخگویی از اعتمادی که مردم در کشیدن بار امانت سرنوشت خود به او ارزانی داشتند نشان آنان کرد.

اما دیدیم و چه بیرحمانه و هولناک که مردم بسا حقیقتی که مصدق در راه تحقق آن آزادی و زندگیش راندا کرد چه فاصله، زیادی دارند؛ و دیدیم که همچنان حقیقت و رهسپاران وادی حقیقت پس از آن طوفان سهمناک تاریخ، نصیبی جز محسوس و ناسزا ندارند. روانش شاد باد که گفت و جزه نکت گفت که: "خفه کردن صدای ملت کار سیاست استعماری است."

و شما آقای آزموده...؟!

آقای سردبیر روزنامه، کیهان،

در صفحه ۱۷ شماره چهارشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۵۶ روزنامه

کیهان نوشته‌ای از سبهدیاز نوشته حسین آزموده زیر عنوان "شما آقای نخست وزیر و..." چاپ شده بود و اکنون اگر "آزادی قلم وجود دارد و دولت در کارها نمود دخالت ندارد و حقایق باید مردم گفته شود" از شما تقاضا

میکنم بنام آزادی و بنام شرافت و حیثیت ملت ایران و تاریخ ایران، اگر روزنامه، شما زیر نظر سانسور قرار ندارد و بخاطر عدالت و دفاع از حقوق مردمی که در مقام نخست وزیری ایران جز خدمت به وطن هدفی نداشت و عمر خود را در زندان استبداد و بخاطر دفاع از حقوق مردم ایران در برابر منافع استعماری بیگانه و مصالح طبقه، حاکمه ایران بسر آورد، جواب مرانیز به سپهبد بازنشسته آزموده برای اطلاع مردم ایران و برای حفظ آبروی ملتی که نسل جوان آن در آینده او را بخاطر این همه سکوت و خاموشی لبریز از تحقیر و شرمساری مورد سرزنش قرار ندهد، منتشر نمائید.

انتشار یا عدم انتشار این جواب از طرف روزنامه، کیهان بدون حذف مطالب و پیادست بردن در آنچه که من نوشته ام صدق یا کذب ادعای مقامات دولتی ایران را در وجود آزادی قلم و حق بیان عقیم شده در پیشگاه افکار عمومی ایران و جهان ثابت خواهد کرد. آقای آزموده سپهبد بازنشسته یک بار در مقام مدعی و یا به نمایندگی از طرف مدعیان خارجی و داخلی که سالهای دراز حق ملت ایران را بر آزادی و پیشرفت سلب کرده اند با سمت دادستانی آرتش در دادگاه می که آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر قانونی ایران را بخاطر خودداری از واگذاری ثروتهای نفتی ایران به بیگانگان محاکمه کرد، به نحو احسن انجام وظیفه نمود. و امروز بار دیگر به قول خود به بهانه تقارن این ایام با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و در حالی که خواهرزاده، ایشان یعنی آقای آموزگار به مقام نخست وزیری منصوب شده است به صورت یک مورخ مدعی! و یا یک مدعی مورخ!! قلم فرسایی می کند و با اتکا به این مسأله که آنچه که می گوید و می نویسد بخاطر وجود خفقان و سانسور از سوی ملت ایران بدون جواب می ماند و یا به عبارت صحیحتر جواب ملت ایران به فحش ها و ناسزا هایی که او بنام تاریخ نثار یکی از بزرگترین سیاستمداران و وطن دوست ایران یعنی دکتر محمد مصدق، می کند به علت وجود سانسور و خفقان افکار و عقاید چیزی جز سکوت و خاموشی نخواهد بود. در آن دادگاه نیز آقای آزموده با اتکا به قدرت هایی که دولت ملی دکتر مصدق را ساقط کردند و حق هرگونه آزادی قلم و زبان را از ملت ایران گرفتند چیزی جز فحش و ناسزا به پیشگاه رهبر نهضت ملی ایران تقدیم نکرد! زیرا در واقع همانطور که همه اسناد و مدارک سازمان

اطلاعاتی آمریکا و مطبوعات غربی شهادت می دهند در منطق قضایی و حقوقی دادگاه رژیم دیکتاتوری ایران و دادستان آن که شما بودید چیزی جز فحش و ناسزا برای دکتر مصدق نخست وزیر قانونی ایران وجود نداشت. آقای آزموده به عنوان دادستان دادگاه دکتر مصدق و ما موردست نشاننده رژیم دیکتاتوری و دادگاه فرمایشی نظامی و جراید و مطبوعات آن روز زیر سانسور مطلق فرمانداری نظامی آقای تیمور بختیار، هرگز مدافعات دکتر مصدق را مورد توجه قرار ندادند و آنرا منتشر نکردند. اتهام واقعی دکتر مصدق

جزفحش و انتقامات جعلی آقای آزموده دادستان ارتش چه بود؟ جرم واقعی
دکتر مصدق دو چیز بیشتر نبود:

- گناه اول دکتر مصدق این بود که با تمام اعتقادی که به
نظام مشروطه سلطنتی داشت و برخلاف دروغهای آقای آزموده در مقاله
کذابی خودیخاطر همین اعتقاد هم با کمال شهامت و جراتی که در آن روزگار
در دوسه نفر بیشتر نبود، با تفویض سلطنت به سردار سپه به عنوان نماینده
مجلس علنا در مجلس شورای ملی مخالفت کرد و علنا گفت که "شاه باید طبق
قانون اساسی سلطنت کند نه حکومت" و حکومت باید طبق اصول مریح
قانون اساسی بدولتی واگذار شود که در مقابل ملت و نمایندگان واقعی
آن مسوولیت داشته باشد.

- گناه دوم دکتر مصدق این بود که در برابر امپریالیسم
انگلیس و منافع استعماری آن دولت در منابع نفتی ملت ایران قیام کرد
و تا جاییکه می توانست و قدرت انسانی او اجازه می داد یعنی تا آنجا شکیه
به قیمت سقوط غیرقانونی او و زندانی شدن غیرقانونی او و محکومیت غیر
قانونی او و سپس تبعید غیرقانونی او تمام شد، از این اعتقاد دفاع کرد و
جان خود و آزادی خود را در راه ایمان خود به آزادی و پیشرفت ملت ایران از
کف داد ولی هرگز نظیر صدها چا پلوس و فرست طلب و وطن فروش استقسال و
آزادی ملت ایران را فدای جاه و مقام دنیوی نکرد.

آقای آزموده وقتی خواهرزاده، شما آقای آموزگار حرف
از آزادی و حقیقت میزند من از شما می خواهم که از او بخواهید اجازه دهید تا
مدافعات دکتر مصدق در دادگاه نظامی که شما دادستان آن بودید چاپ و
منتشر شود و اگر بیشتر طالب حقیقت هستید از آقای آموزگار بخواهید که
نطق دکتر مصدق را در مخالفت با تفویض سلطنت به سردار سپه و علل این
مخالفت از رادیو و تلویزیون به اطلاع ملت ایران برسانند تا آشکار شود
که دکتر مصدق در سالهای سلطنت شاه فقید چرا مطرود شد و چرا به زندان افتاد و
چرا به تبعید رفت و تا آشکار شود که دکتر مصدق در مقام نخست وزیر ایران
بچه دلیل با کودتا ساقط شد و بچه علت به محاکمه و زندان و تبعید و مرگ
در عزلت و تنهایی محکوم گردید؟ نوشته آقای آزموده همانگونه که لایق
منطق نویسنده آن است درباره دکتر مصدق سرا بر فحش و تهمت است و
ما هرگز قادر نیستیم جوابهای آزموده را با همان منطق بدهیم ولی از آنجا
که آن نوشته را همه خوانده اند نمونه هایی از منطق آقای آزموده را در
باره دکتر مصدق در اینجا با زگومی کنیم تا میزان جوانمردی و شهامت و
عدالت و قدرت منطق آقای آزموده دادستان دادگاه دکتر مصدق یکبار دیگر
بر ملت ایران آشکار شود:

"... مردی بنام دکتر محمد مصدق پرورش یافته در خانواده ای

سخت پای بند به حقانیت رژیم ارباب - رعیتی با اندیشه کهنه استبدادی
بر اساس مبارزه با استعمار در حالیکه خود متجاوز از پنجاه سال به استعمار
خدمت کرده بود..."

"... دکتر محمد مدق چون فارغ از هرگونه قیدی بر اساس
معنویت بود..."

"... چنانچه آن دستور شرف و رنیا فته بود دادگاهی تشکیل
نمی شد که مدق در آن دادگاه برای دفاع از خود در نقشی مثل هنرپیشه ها
هذیان بگوید. گاه خنده سربدهد، گاه گریه کند، گاه غش کند..."

یک بار دیگر و چند بار دیگر. و هزاران بار دیگر این جملات
آقای آزموده را بخوانیم... بخوانیم... برای فرزندان خود.....
بخوانیم تا هرگز فراموش نشود.

دکتر مدق طرفدار رژیم ارباب - رعیتی و کسیکه پنجاه سال
به استعمار خدمت کرده بود... دکتر مدق فارغ از هرگونه قید معنوی...!!
دکتر مدق هنرپیشه و هذیان گو و کسیکه در دادگاه گاه می خندید و گاه میگریه
و گاه غش می کرد... بخوانیم تا فراموش نکنیم که این سخنان کی است
که در دادگاه دکتر مدق آگاهانه جز ناحق نگفت و اکنون نیز آگاهانه جز
به ناحق سخن نمیگوید.

مدقی که در تمام عمر با استعمار و دیکتاتوری و نفسوز
بیگانه و قلدری مبارزه کرد و راهی جز راه معنویت و انسان دوستی و عدالت
نپیمود، مدقی که برای اولین بار به شهادت همه مفسرین سیاسی غربی
بر استعمار غرب شورش کرد و راه را بر استعمار انگلیس و استعمار منابع طبیعی
ایران بر بیگانه بست و به عنوان قهرمان ملی شدن نفت در سراسر جهان
هنوز مورد تحسین نیروهای مرفقی دنیا است... و ما باز به حرف اول خود باز
میگردیم که اگر آزادی بیان به ادعای آقای موزگار وجود دارد نه همه
گواهیها و شهادت ها و اسناد و مدارک مربوط به دوران نخست وزیری دکتر
مدق و نه همه اسناد و مدارک مربوط به کودتای ۲۸ مرداد بلکه فقط همان
دفاعیات دکتر مدق را در دادگاه نظامی و در مقابل آقای آزموده دادستان
آن دادگاه در روزنامه ها منتشر کنند و در رادیو و تلویزیون بخوانند؛ و اگر
طالب حقیقت بیشتر هستید بگذارید سخنان مدق را در شورای امنیت
در دفاع از حقوق ملت ایران و بی حقی استعمار انگلستان در مطبوعات
منتشر کنند؛ و اگر باز طالب بیشترین حقیقت هستید بگذارید همه اسناد
و مدارک مربوط به دوران حکومت مدق و همه گواهیها و نوشته هایی که بعد
از حکومت او در کتابها و مقاله ها و تفسیرهای نویسندگان آمریکایی و اروپایی
در مورد نحوه کار مدق و روشهای سیاسی او و عقاید او منتشر شده
است در مطبوعات ایران منتشر شود؛ گرچه تاریخ در بررسی حقایق دیدی

بسیار والاتر و فراتر از دروغها و تهمت‌ها و افتراهای کسانی دارد که پیوسته با انکاء، بقدرت و استفاده از خفقان و سانسور برای دروغ گفتن زبانی باز و وجدانی خفته دارند؛ و گرچه ملت ایران در سلطه، خاموشی و سکوت طولانی کنونی نیز حقایق تاریخی زمان خود را به خوبی میدانند اما بقول ملای روم: کی‌توان حق گفت جز زیر لحاف -

باتو ای خشم آور آتش سجاف

شما مطمئن هستید که در برابر زور و زخم زورمندان حقیقت را جز در زیر لحاف نمی‌توان گفت؛ اما به این واقعیت اعتراف کنید که سخن ناحق را نیز فقط می‌توان در زیر لحاف گفت؛ کسی که در برابر خاموشی و سکوت ناشی از خفقان از مصون ماندن از عواقب تهمت‌ها و دروغهایی که می‌گوید مطمئن است در واقع در زیر لحاف حرف می‌زند؛ میدانید آقای آزموده لحافی که شما برای قلب حقیقت بر سر خود کشیده‌اید و در زیر آن در برابر این همه تجا و زبیه حقیقت برای خود احساس امنیت می‌کنید چیست؟ لحاف دیکتاتوری و اختناق.

و چون شما در مقاله، خود به سخن سعدی استناد کرده بودید من نیز در اینجا زبان حال دکتر مصدق را در جهت علت این همه دشمنی و نفرت شما و امثال شما به او به سخن سعدی حواله می‌دهم آنجا که می‌گوید:

ولیکن قلم در کف دشمن است	که‌ای نیک بخت این نه شکل منست
کنونم به کین مینگارند زشت	بر انداختم بیخشان از بهشت
ز علت نگوید بدانندیش نیک	مرا هم چنین نام نیک است لیک
بفرسنگ باید ز فکرش گریخت	وزیری که جاه من آیش بریخت
دلاور بود در سخن بیگناه	ولیکن نیندیشم از خشم شاه
که سنگ ترازوی بارش کم است	اگر محتسب گیرد آنرا غم است
مرا از همه حرف گیران چه غم	جو حرفم بر آید درست از قلم

آری آقای آزموده گناه دکتر مصدق این بود که می‌خواست بیخ استعمارگرو استعمارگرا و نظم استبداد را از بهشتی که آنها برای خود در ایران ساخته بودند بیزکند؛ و البته که در وجود چنین آدمی که بهشت زورگویی و غارتگری را در زیر پایشان به لرزه در آورده بود چیزی جز زشتی وجود ندارد. و اگر شما دادستانی دادگاهی که دکتر مصدق را به جرم وطن دوستی و اعتقاد به اصول قانون اساسی و بایمردی برای دستیابی ملت ایران به حقوق قانونی خود محکوم کرد برای خود موجب افتخار و مباحثات میدانید این افتخار رازانی شما باد. اما این حقیقت را هرگز فراموش نکنید که ارزش بعضی افراد در همین حد است که در برابر مردمی که در زیر سلطه، زور و خشونت محکوم به خاموشی و سکوت هستند سخن ناحق را به قول ملای روم باید از زیر لحاف بگویند.

آیا تعهد و مسوولیت یک ملت در برابر حقیقت و سیلاب دروغی که در هجوم مداوم خود بسوی حقیقت مردم و قیحانه تر و بیشتر مانده ترمی شود، همین سکوت و خاموشی است ؟

آیا حق یک انسان با تمام حیثیت تاریخی خود در برابر تاریخ و ملت خود باید چنین بیرحمانه بتاراج رود و نسلهای آینده ما از دیدن صفحاتی چنین حقیر و نکبت بار از سکوت و ذلت و ترس از تاریخ گذشته خود به شرمساری بنشینند ؟

بگذارید این مدای حقیقت از درون ابرهای مظلم و تاریک استبداد بگوش فردا، و به گوش فرزندان ما، و به گوش تاریخ آیننده وطن ما برسد تا نگویند سایه بلند مردی بزرگ در درون فاجعه ترس و سکوت یک نسل ناپدید شد؛ و تا نگویند که انسانهای یک دوره از تاریخ وطن ما همه فخایل مردمی و خصایل مردانگی را در پای معبد سکوت و ترس جان و بیم نان قربانی کردند.

و شما آقای آزموده :

با بی حرمتی ها و هتاکی های خود به ساحت پاک دکتر مصدق ثابت کردید که گفته های آقای آموزگار در معرفی برنامه دولت خود در مجلس شورای ملی نظیر همه حرفهایی که در نظام های استبدادی بدون ترس از مسوولیت زده می شود جملاتی تو خالی و پوچ بیش نیست. بیانش آن حرفها را دوباره بخوانیم و با فحش ها و بی حرمتی های شما نسبت به دکتر مصدق مقایسه کنیم :

"... دولت به آزادی بیان و قلم و تحکیم و تقویت نیروهای سازنده ناشی از آن در جامعه ایران ارج و حرمت می نهد و بنوبه خود از مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی انتظار دارد که ضمن انعکاس مسائل و نظرات مردم، حقایق مربوط به پیشرفتهای جامعه و اقتصاد ایران را نیز بازگو نمایند و حرمت و حیثیت افراد و ارزشهای اخلاقی و بنیادهای نظام اجتماعی را رعایت کنند."

اگر آزادی بیان و قلم در منطق آقای آموزگار اینست که آقای آزموده دایی ایشان و دادستان دادگاه دکتر مصدق با چنین بیان مبتذل و مستهجنی حرمت و حیثیت مردی را که برای ملت ایران در نزد مردم جهان حرمت و حیثیت بهر آورد پایمال کند، به ارزشهای اخلاقی و انسانی جامعه ما با چنین نفرت و کینه به مردی که تجسم ارزشهای اخلاقی بود پوزخند بزنند، این آزادی ارزانی دولت آقای آموزگار و قلم همزدان او باد.

تهران - ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۶

علی اصغر حاج سید جوادی